

با سلام به آقای شهبازی عزیز و دوستان جان گنج حضور

"چشم زخم" از بخش دوم، موضوع برنامه ۷۹۱ گنج حضور.

یکی از مسائلی که بارها با آن از بچگی برخورد کردم و بر ذهن شرطی شده بود و مرا بیشتر و بیشتر در دل همانیدگیها فرو می برد، چشم زخم بود و آن این بود که در برخورد با بعضی انسانها، باید سریع اسفند دود کنم و "وان یکاد" بخوانم تا ضربه و زخمهای آن نگاه را دفع کنم!

چگونه اسفند و یک آیه آن بلا را دور می کند؟ این سوال ذهن شرطی شده بود، تا جایی که همان ذهن که سوال می کرد، خودش جوابش را نیز می داد که: فلانی چشمش شور است.

ذهن جوابگویم، ذهن دلیل تراش و فرصت طلبم، مرا دچار تهمت زدن به دیگران می کرد که فلانی چشمش شور است و بدنبال آن، دچار بدبینی و شک به همه انسانها و کم کم دشمن بینی و دردهایی که سالها ذره ذره وجودم را می بلعید و من ذهنی ام موفقیت خود را جشن می گرفت و می رفت تا از راهی دیگر دست به کار شود.

اما زندگی، به قول آقای شهبازی، امتداد خودش را رها نکرد. خدایا! هزاران بار شکر که مرا به شناسایی هم هویت شدگیهایم، با کمک ابیات بی نظیر جناب مولانا و رمز گشاییهای زیبای جناب شهبازی، هدایت فرمودی.

☆ در بیان آنکه هیچ چشم بدی آدمی را چنان مهلک نیست که چشم پسند خویشتن، مگر که چشم او مبدل شده باشد به نور حق، که

بی بَسْمَع و بی بَصَر و خویشتن او بی خویشتن شده ☆
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، متن قبل از بیت، شماره ۴۹۸

در فیزیک مدرن، یک قانون هست که کاربرد عملی دارد. می گوید: "ناظر جنس منظور را تعیین می کند." یعنی مشاهده گر، منی که نگاه می کنم، جنس آن چیزی را که می بینم تعیین می کنم. پس هر کس مطابق با آنچه، با مرکزش هم هویت شده بر اطرافش اثر می گذارد، مثلاً مادری که مرکزش پر از درد است به بچه دوساله اش نگاه می کند، به فرزندش فشار می آورد که مرکزش از جنس درد شود و برعکس مادری که مرکزی از جنس عدم دارد و ارتعاش به زندگی می کند، جنس فرزندش را تعیین می کند که از جنس زندگی و عدم باشد.

این تاثیر فقط در مورد بچه ها نیست، در برخورد با هر کسی می باشد. برای همین مولانا می فرماید: خلق روی ما اثر می گذارد.

از طرفی انسان امتداد خداست. وقتی بصورت هشیاری پا به این جهان گذاشت، باید تا ده، دوازده سالگی همانیده می شد. ولی متأسفانه بر اثر ناآگاهی و آموزشهای غلط، این همانیدگیها را در مرکز نگه داشته و مرکز را به جسم تبدیل کرده، در نتیجه انسان را دچار چشم زخم کرده است. مولانا می فرماید: هیچ چشم بدی، آدمی را چنان مهلک نیست که چشم پسند خویشتن.

پس برای آدمی، نظر آدمهای بیرونی اثر می کند ولی اگر مرکزش من ذهنی داشته باشد که خودش، خودش را می پسندد، این مهلک تر از آن است، یعنی اثری که انسان روی خود می گذارد، خیلی خیلی مهلک تر از اثری است که دیگران روی او دارند، برای اینکه دیگران به من ذهنی انسان، اثر می گذارند و اگر انسان من ذهنی نداشته باشد، مردم روی او نمی توانند اثر بگذارند.

پر طاووست مبین و پای بین
تا که سوءالعین نگشاید کمین

☆
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۹۸

جناب مولانا می فرماید: به پر طاووست نگاه نکن، یعنی همه هم هویت شدگیهایت از جمله: فرزندان، خانواده، مال، مقام، باورها، فکرها و دردها را، بر روی بد جایی بنا کرده ای، یعنی روی پای من ذهنی، که بی بنیان، سست، زشت، گذرا و لغزان است. اگر همینطور ادامه دهی چشم بد خودت و چشم بد دیگران همه را فرو می ریزد.

که بلغزد کوه از چشم بدان
یزلقونک از نبی بر خوان بدان

☆
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۹۹

می فرماید: کوه از چشم بدان، یعنی انرژی بدی که از مرکز انسانهای هم هویت شده ساطع می شود، می لغزد و تو یزلقونک را بخوان.

این بیت اشاره دارد به قرآن کریم، سوره قلم (۶۸)، آیه ۵۱

"وَإِنْ يَكَادُالذِّينُ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ"

- "همانا کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود که تو را به چشمان خود به سر در آورند و گویند که او دیوانه است"

این آیه می‌گوید، ای انسان مرکزت را عدم کن. مرکزت را از هم‌هویت شدگیها پاک کن تا با چشم خدا ببینی و با گوش او بشنوی. پس چشم بد، این چشم ظاهری نیست.

چشمی‌ست که مرکز انسانها دارد و در مرکز انسان هر چقدر درد بیشتر، آن انرژی که از آن ساطع می‌شود خطرناکتر است و هر چقدر مرکز انسان از حسادت، مقایسه، کینه، ترس، خشم، نگرانی، خالی شود و حواسش فقط و فقط به خودش باشد و چشم پسند خود را نداشته باشد و بی‌یسمع و بی‌بصر شود و خویش خود را بی‌خوشتن کند، در اینصورت به خود و به جامعه خدمت خواهد کرد، یعنی با گوش خدا بشنود و با چشم خدا ببیند و این امکان ندارد، جز با عدم کردن مرکز و فضاگشایی و تسلیم بی‌قید و شرط و سکوت و خاموشی ذهن.

شیر او نوشد که در نشو و نماست

چارق او پوشد که او محتاج پاست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۷۳۶ 

یعنی شیر را کسی می‌خورد که نیاز به رشد جسمی دارد و آن کسی به چارق و کفش نیاز دارد که او محتاج پا باشد. پس اگر انسان به هشیاری حضور تبدیل شود، نه به چیزهایی که جسم احتیاج دارد نیاز دارد و نه حرفهایی که مردم با هم‌هویت شدگیها می‌زنند بر او اثر دارد.

ور برای بنده‌اش است این گفت‌وگو

آنکه حق گفت، او من است و من، خود او

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۷۳۷ 

گفتگوهای مردم از روی هم‌هویت شدگی‌ها، درباره انسانی که بدون خوشتن است، بدون من‌ذهنی‌ست، نه صادق است نه اثر دارد، زیرا خدا گفته: که من او هستم و او من است. این انسان بی‌خوشتن است او با گوش خدا می‌شنود و با چشم خدا می‌بیند.

آنکه بی‌یسمع و بی‌بصر شده‌ست

در حق آن بنده این هم بیهده‌ست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۷۳۹ 

یعنی در باره کسی که با چشم خدا می‌بیند و با گوش خدا می‌شنود و مرکزش از عینکها پاک شده، حرفهایی که با دید من‌ذهنی‌ست بیهوده است، زیرا او از جنس جسم نیست.

پس انسان باید، با عدم کردن مرکز و فضاگشایی به قضا و کن فکان اجازه دهد، تا روی فرم و بی‌فرمش کار کند تا او را با خود یکی گرداند، بشرطی که هر لحظه مراقب باشد، هم خود و هم دیگران بر مرکزش اثر بد نگذارند.

با احترام، نسرين از گلستان 